

بررسی آراء امام محمد غزالی در باب اخلاق عرفانی و مقایسه آن با آراء توماس آکمپیس

دکتر فروزان راسخی
عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا

چکیده:

ما در این نوشتار بر آنیم که پس از تعیین جایگاه اخلاق (یا دستورات اخلاقی) در تعالیم دینی و تعریف اخلاق عرفانی به مقایسه افکار دو متفکر بزرگ، یکی در عالم اسلام و دیگری در عالم مسیحیت، یعنی غزالی و توماس آکمپیس، پردازیم. به منظور استخراج آراء ایشان در این باب، به دو کتاب کیمیای سعادت و تشبّه به مسیح مراجعه کردیم و در چهار قلمرو غایت حیات اخلاقی، فضایل و رذائل، شیوه‌های عملی کسب فضایل و دوری از رذایل و سهم سعی انسان و لطف الهی در نیل به غایت حیات اخلاقی به مقایسه آراء آنان با هم پرداختیم و موارد اختلاف و اشتراک نظام‌های اخلاقی این دو متفکر را روشن کردیم.

واژگان کلیدی: دستورات اخلاقی، اخلاق عرفانی، اخلاق توصیفی، اخلاق دستوری یا هنجاری، اخلاق تحلیلی یا فرا اخلاق، غایت حیات اخلاقی، سعادت، فضائل، رذائل، لطف الهی، اراده انسان، معرفت و بندگی خدا.

xxx

مقدمه

اگر احکام و تعالیم ادیان را شامل مناسک و شعائر دینی، دستورات اخلاقی دین و مسائل عقیدتی آن بدانیم، بی‌شک دستورات اخلاقی بخش مهمی از این احکام و تعالیم را تشکیل می‌دهند، زیرا مقصد دین نجات انسان از وضع نامطلوب فعلی - البته در قلمرو روح - و رساندن او به وضع مطلوب و آرمانی است. در این خصوص، دین - بر خلاف مکتب‌ها و نظام‌های فلسفی که فقط در صدد ایجاد تغییر در فکر و اندیشه ما هستند - در پی ایجاد دگرگونی در نحوه زندگی و چگونه بودن ماست. به همین دلیل است که دین از ما می‌خواهد تا دست به عمل بزنیم و به گونه‌ای باشیم یا به گونه‌هایی نباشیم و به تعبیر دیگر، اخلاقی زندگی کنیم. اخلاقی بودن یعنی پیروی از نظامی که در آن خوب‌ها و بد‌ها معلوم شده‌اند و مقید بودن به این نظام و رفتار کردن مطابق با دستورات آن و این همه به قصد بهتر ساختن خود.^۱

در این مقدمه، ابتدا به تعریف گزاره اخلاقی و تقسیم‌بندی‌های مختلف در این باب می‌پردازیم تا مقصود از اخلاق عرفانی به روشنی ترسیم شود. پس از آن معرفی اجمالی‌ای از غزالی و کیمیای سعادت به عمل خواهد آمد، چرا که این کتاب منبع اصلی ما در استخراج آراء غزالی خواهد بود. در خاتمه معرفی اجمالی‌ای از توماس آکمپیس و کتاب مشهورش تشبّه به مسیح خواهد آمد. این کتاب نیز منبع اصلی ما در استخراج آراء توماس آکمپیس خواهد بود.

پس از مقدمه، ابتدا نظام اخلاقی غزالی در چهار قلمرو بررسی خواهد شد: غایت حیات اخلاقی، فضایل و رذائل، شیوه‌های عملی کسب فضایل و اجتناب از رذایل و سهم سعی انسان و لطف الهی در نیل به غایت حیات اخلاقی. سپس نظام اخلاقی آکمپیس در همان چهار قلمرو معرفی می‌شود. بخش بعدی مقایسه نظام‌های اخلاقی غزالی و آکمپیس است که در آن به موارد اختلاف و اشتراک این نظام‌ها اشاره خواهیم کرد (که بخش نتیجه‌گیری نهایی خواهد بود).

اخلاق عرفانی چیست؟

برای روشن شدن مقصود ما از اخلاق عرفانی بهتر است ابتدا به تعریف گزاره اخلاقی

بررسی آراء غزالی در باب اخلاق عرفانی و مقایسه آن با آراء آکمپیس

بپردازیم. گزاره اخلاقی گزاره‌ای است که موضوع آن انسان یا حالات نفسانی انسان یا افعال ظاهری انسان و محمول آن یکی از مفاهیم خوب و بد، درست و نادرست، باید و نباید اخلاقی، وظیفه یا تکلیف، مسئولیت، فضیلت و رذیلت باشد. مثلاً گزاره «سخاوت خوب است» یک گزاره اخلاقی است چرا که موضوع آن یکی از افعال ظاهری انسان است و محمول آن نیز یکی از مفاهیم فوق‌الذکر، یعنی خوب، است.

پژوهش در باب اخلاق معمولاً در سه قلمرو صورت می‌گیرد:

الف) اخلاق توصیفی (Descriptive Ethics)، که عهده‌دار بیان اخلاق تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و مکتب‌های مختلف فلسفی و ادیان است. مثل اخلاق مسیحی، اخلاق اسپینوزایی، اخلاق رواقی و... در این قلمرو تنها به توصیف می‌پردازیم و هیچ‌گونه داوری و مقایسه صورت نمی‌گیرد.

ب) اخلاق دستوری یا هنجاری (Normative Ethics)، که عهده‌دار بیان خوبی‌ها، بدی‌ها، درستی‌ها و نادرستی‌ها و... است. در واقع در اخلاق هنجاری مصادیق مفاهیم دهگانه‌ای که محمول گزاره‌های اخلاقی هستند بیان می‌شود و مثلاً فهرستی از رذایل و فضایل عرضه می‌شود. نتیجه این کار کسب یک نظام اخلاقی است.

ج) اخلاق تحلیلی یا فرا اخلاق (Analytical Ethics or Meta-Ethics)، در این بخش سعی در روشن کردن مفاهیم دهگانه اخلاقی داریم. یعنی می‌خواهیم بدانیم که اصلاً خوب و بد چیست؟ درست یعنی چه و نادرست چه معنایی دارد. در واقع در اینجا - برخلاف بحث‌های اخلاق هنجاری که به مصادیق این مفاهیم می‌پردازد - به بحث درباره خود این مفاهیم می‌پردازیم.^۲ حال، جایگاه اخلاق عرفانی در کجاست؟ طبق تعریفی که ارائه شد، اخلاق عرفانی یک قسم اخلاق هنجاری است، اما دستورالعمل‌های اخلاقی یا تکالیف اخلاقی‌ای را که در اخلاق هنجاری ذکر می‌شوند، می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی به سه قسم تقسیم کرد:

الف) دستورالعمل‌هایی که اگر در مقام عمل، واقعاً اجرا شوند استمرار مطلوب زندگی اجتماعی را تضمین می‌کنند، یعنی جامعه‌ای را پدید می‌آورند و نگه می‌دارند که دارای امنیت، نظم، رفاه، آزادی و عدالت است. این بخش را می‌توان اخلاق جامعه‌شناختی یا اجتماعی نامید.

ب) دستورالعمل‌هایی که اگر واقعاً اجرا شوند، وضع آرمانی درونی‌ای برای اجراکننده پدید می‌آورند، یعنی به او امید و شادی و آرامش و رضایت باطن و... می‌بخشند. این بخش را می‌توان اخلاق فردی یا اخلاق روان‌شناختی نامید.

ج) دستورالعمل‌هایی که اگر اجرا شوند، سبب تحولات روحی و معنوی‌ای می‌شوند که شخص را مستعد ادراکات و علوم و دانش‌هایی می‌کنند که از دسترس انسان فاقد آن تحولات روحانی و معنوی به دور است، یعنی آدمی را صاحب بصیرت و شهودی می‌کند که به واسطه آن می‌تواند به ورا یا عمق عالم طبیعت و

جهان محسوسات راه یابد و چیزهایی ببیند که دیگران نمی‌توانند ببینند. این بخش را می‌توان اخلاق روحانی یا معنوی نامید. مراد از اخلاق عرفانی همین بخش است.

البته این سه قسم دستورالعمل می‌توانند با هم جمع شوند، یعنی ممکن است عملی ساختن یک دستورالعمل هم اغراض اجتماعی را بر آورد و هم اغراض روانی فردی را و هم اغراض روحانی و معنوی را. اما، از سوی دیگر، نیز ممکن است که دستورالعملی چنان باشد که اگر اجرا شود فقط غرض روانی و فردی را برآورده کند و در استمرار مطلوب زندگی اجتماعی نقشی نداشته باشد، یا دستورالعملی چنان باشد که در صورت اجرا فقط غرضی روحانی یا معنوی را برآورده سازد و غرض روانی فردی یا غرض اجتماعی‌ای را برنیآورد.

به همین جهت، بی‌شک رعایت دستورالعمل‌های قسم الف و ب می‌توانند مقدمه اجتناب‌پذیر یا اجتناب‌ناپذیر اخلاق عرفانی باشند، اما، به هر حال، خودشان در عداد اخلاق عرفانی محسوب نمی‌شوند (چرا که مقدمه، همیشه، غیر از ذی‌المقدمه است).

غزالی

غزالی از مشهورترین عالمان و عارفان مسلمان است و بی‌هیچ مبالغه‌ای می‌توان گفت که یکی از قوی‌ترین و استواران‌دیش‌ترین اندیشمندانی بوده که در جهان اسلام ظاهر شده است؛ این معنی از لقب حجت‌الاسلام که به او داده‌اند، برمی‌آید. او به سال ۴۵۰ ق. (۱۰۵۹ م.) در غزاله، قصبه‌ای در حوالی طوس در خراسان به دنیا آمد و در قرآن و فقه و اصول و کلام و حتی فلسفه سرآمد نام‌آوران عصر خویش شد. او پس از تحصیلات مقدماتی به نیشابور رفت و در زمره شاگردان امام الحرمین درآمد.

شهرت دانش و پارسایی او خواجه نظام‌الملک، وزیر سلاجقه، را جلب کرد و از جانب او به تدریس در نظامیه بغداد دعوت شد و در آنجا به استادی رسید و چهار سال عهده‌دار ریاست آنجا بود. این دوره، مرحله‌ای تأثیرگذار در زندگی او بود و محیطی مناسب برای شکوفایی و درخشش شخصیت او فراهم کرد. او در این دوره دانش خود را وسعت بخشید و نیز کتاب تهافت الفلاسفه را نوشت. این کتاب که در مقام نقد فلسفه و فیلسوفان است به فلسفه مشرق زمین چنان ضربه‌ای وارد کرد که این فلسفه دیگر نتوانست از شدت آن ضربه کمر راست کند.

اما نه علوم رسمی طبع حقیقت‌جوی غزالی را قانع کرد، نه جاه و مقام ظاهری. نوعی شک فلسفی در وجودش راه یافت و خارخار آن، زندگی آرام بغداد و مجالس وعظ و تدریس را بر وی سخت و گران کرد و در سی و شش سالگی دچار چنان بحران درونی‌ای شد که فعالیت شغلی و زندگی خانوادگی‌اش را مختل ساخت. بی‌حاصلی علوم رسمی و پوچی مقامات ظاهری عاقبت سبب شد تا به سال ۴۸۸ ق. / ۱۰۹۵ م. مدرسه و خانواده را رها و خود را وقف جستجوی یقین درونی، به عنوان ضامن حقیقت کند. او بغداد را ترک کرد و رو به عزلت و تفکر آورد و به مدت ده سال به سلک صوفیان درآمد و به تنهایی در بلاد اسلامی به سیر و سیاحت پرداخت.

بعد از یک دوره کشمکش روحانی سرانجام جذب الهی او را راه نمود. در طی سال‌ها مسافرت و عزلت که در آن مدت فقط گاه‌گاه به میان مردم باز می‌گشت از اشراقات قلبی بهره‌ور شد و عاقبت دریافت که تنها «طریق صوفیه» و عارفان به حق است که می‌تواند او را از ورطه شک و حیرت باز رها کند. پس از رفع بحران روحی و زایل شدن تردیدها، غزالی به موطن خود بازگشت و چند سالی، در نیشابور به تدریس پرداخت و به

سال ۵۰۵ ق. ۱۱۱۱م. در طوس در پنجاه و پنج سالگی، روی در نقاب خاک کشید و زندگی پر ماجرا و پرجنب و جوش این دانشمند عارف، نابهنگام به سرآمد. ۳

سرگذشت سفر طولانی روحانی غزالی در کتاب المنقذ من الضلال او آمده است. اما حاصل عمده این سیاحت و سلوک عارفانه کتاب بزرگ عربی اوست به نام احیاء علوم الدین یا احیاء العلوم که رساله فارسی کیمیای سعادت خلاصه‌ای است از آن. در واقع آنچه از میان آثار او تأثیر بسیار زیاد داشت تهافت الفلاسفه نبود، بلکه احیاء العلوم بود. اثری سرشار از تجزیه و تحلیل‌های دقیق که حاکی از دریافتی ژرف و علمی وسیع و مملو از تأملات روحانی است. محسن فیض کاشانی، مشهورترین شاگرد ملاصدرای شیرازی، تحریر مجددی از این اثر، مطابق اسلوب شیعی، با عنوان المحججه البيضاء فی احیاء الاحیاء انجام داد. احیاء العلوم بر قیاس کتب فقهی مشتمل بر چهار بخش و هر بخش مشتمل بر ده کتاب (یا ده باب) است و لذا مجموعاً متضمن چهل کتاب است. غزالی خود در مقدمه این کتاب می‌گوید که دو سبب، وی را به تقسیم کتاب بر بخش‌های چهارگانه ترغیب کرده است، یکی ماهیت مطالب وارده در کتاب و دیگری پیروی از مشی فقیهان. مطالب وارده در کتاب متعلق به علم معامله است نه عمل مکاشفه (که در آن فقط کشف معلوم مطلوب است و در کتب و رسائل قابل ذکر نیست) و علم معامله یا در باب اعمال جوارح سخن می‌گوید (علم ظاهر)، یا در باب احوال و اعمال قلوب (علم باطن). اعمال جوارح بر دو قسم‌اند: عبادات و عبادات. احوال قلوب نیز دو قسم‌اند: محمود و مذموم. لذا احیاء العلوم مشتمل بر چهار بخش است؛ عبادات، عبادات، مهلکات، منجیات. البته این بخش‌ها کماً مساوی نیستند. ربع عبادات کوچک‌ترین و ربع منجیات بزرگ‌ترین آن‌هاست و ربع منجیات یک برابر و نیم ربع عبادات است. ۴

اعمالی جوارح (علم ظاهر) عبادات عادات علم معامله

احوال قلوب (علم باطن) (محمود) منجیات) مذموم (مهلکات)

ارزش کیمیای سعادت

غزالی کیمیای سعادت را در آخرین سال‌های قرن پنجم هجری نوشته و اکنون حدود نهمصد سال از عمر این اثر نفیس می‌گذرد. شگفت آنکه مطالب این کتاب نهمصد ساله و نثر زیبای فارسی آن از جهات بسیار هنوز هم زنده و نغز و لطیف و زیباست.

مقدمه کتاب تحت چهار عنوان آمده است: خودشناسی و خداشناسی و دنیاشناسی و آخرت شناسی. متن کیمیا مانند متن احیاء به چهار رکن تقسیم شده: عبادات، معاملات، مهلکات، منجیات. در مورد ارجمندی کیمیای سعادت گفته‌اند:

«شاید کمتر نویسنده‌ای از نوع غزالی بتوان یافت که سبک او تا این اندازه دقیق و در عین حال غنی باشد... تشبیه و تمثیل، کتاب‌های عمده او - همچون احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت - را در موجی از لطف بیان شاعرانه می‌شنوید. از این حیث کیمیای سعادت که نمونه‌ای دلپذیر از نثر لطیف ساده فارسی را عرضه می‌کند پیشرو سبک بیانی است که در آثار عطار و مولوی به اوج خود می‌رسد. تشبیهات و استعارات او که غالباً احوال انسانی را با احوال گل و گیاه و سنگ و کوه و جانور مقایسه می‌کند، دنیای آثار غزالی را هم مانند جهان مثنوی دنیایی جلوه می‌دهد که در آن گویی همه چیز روح دارد و همه چیز با انسان حرف می‌زند (زرین کوب، ص ۳۰۱ □ ۲۰۲).

آکمپیس

توماس آکمپیس (توماس هیمرکن فون کمپن: Thomas Hemerken Von Kempen) (1379-1471 یا ۱۳۸۰-۱۴۷۱ م.)، نویسنده و متألّهی آلمانی که کشیش عضو جمعیت مذهبی ویندوسهایم (Windosheim)، در کوه سنت آنیس (Sainte - Agnes) بوده است. مشهورترین اثری که وی به رشته تحریر درآورده، کتاب تشبه به مسیح است. ۵ این کتاب حاکی از تجربه عرفانی خاصی نیست، بلکه بازتاب گرایش‌های اصلی مکتوبات دینی مسیحیت در قرون وسطی، از قدیس برنار (Bernard) و قدیس فرانسوای آسیزی (Francesco d'Assisi) تا رویسبروک (Ruysbroek)، است.

کتاب مشتمل بر چهار بخش است: (۱) اندرزهایی برای زندگی درونی؛ (۲) اندرزهایی برای زندگی روحانی؛ (۳) در باب تسلی درونی؛ (۴) ترغیب پارسایانه به آیین عشای ربانی. بخش اول در صدد است که انسان را از هوی و نفس و انانیت خود و از طلب دنیا و تمتعات دنیوی بر حذر دارد و منقطع سازد. بخش دوم به انسان کمک می‌کند تا پس از پشت سر گذاشتن موانعی که در بخش اول ذکر شد (یعنی هوی، نفس و دنیا)، به منزلگاه دل و قلب خود فرود آید، یعنی به جایی که در واقع جایگاه خداست. بخش سوم انسان را با اسرار عشق الهی و فراز و نشیب‌ها و پیچ و خم‌های این عشق آشنا می‌کند؛ و سرانجام بخش چهارم او را، در طی آیین عشاء ربانی، با خدا متحد می‌سازد.

بیشترین تأکید نویسنده، در کل چهار بخش، بر خضوع در پیشگاه حق و حقیقت است. به نظر آکمپیس: به چه کار می‌آید از بردانستن کتاب مقدس و اندرزهای فلسفی، اگر از فیض الهی در رحمت خدا بی بهره باشد؟ همه چیز باطل است، جز دوست داشتن خدا و در خدمت کسی جز او نبودن. بدون احسان، هیچیک از اعمال فایده‌ای ندارد. کسی که انسان‌ها را به خاطر خدا دوست می‌دارد در جهت احسان به آنان بسیار عمل می‌کند. نیز بر ضرورت تنهایی و تأمل و مراقبه توصیه بلیغ می‌شود (جان باید در خود فرو رود تا قوت خود را تحکیم کند؛ اطاعت، خویشتنداری و سکوت ضروری است).

انسان باید از میان دو جهان یکی را انتخاب کند؛ جهان طبیعت یا جهان فیض، جهان خضوع و احسان یا جهان خودخواهی و حرص.

اگر چه این کتاب در دامن فرهنگ مسیحی نوشته شده، ولی پیام‌های اصلی آن، به هیچ‌وجه، اختصاص به مسیحیت ندارد و با همه ادیان عموماً و با ادیان ابراهیمی خصوصاً قرابت و بلکه عینیت فراوان دارد و بنابراین، جای مقایسه فراوان این کتاب با آثار متفکری مانند غزالی هست.

بزرگ‌ترین ویژگی سبکی و اسلوبی این کتاب سادگی و بی‌پیرایگی آن است. توماس آکمپیس، در این کتاب، به رغم عظمت علمی و معنوی‌ای که داشته در هیئت مسیحی خاضع، متواضع و مددخواهی جلوه‌گر شده که صدای خود را هم به خدا می‌رساند و هم به خواننده.

غایت حیات اخلاقی از نظر غزالی

غزالی نیز مانند ژان ژاک روسو فطرت انسانی را در اصل پاک می‌یابد و عاری از هر گونه آلاش. می‌گوید با وجود اختلاف‌هایی که در افراد هست، روح از روی فطرت برای شناخت حقیقت اشیاء آمادگی دارد ... ؛ از این رو، تربیت در سعادت و شقاوت انسان مسئولیت عمده دارد (زرین کوب، ص ۱۸۵).

حال این فطرت نقش‌پذیر و قابل تربیت چگونه باید به سوی خوبی‌ها برود؟ پیش از همه چیز غزالی هدف از آفرینش انسان را شرح داده و مطابق با آن غایت حیات اخلاقی را ترسیم می‌کند. او می‌گوید:

بدان که آدمی را به بازی و هرزه نیافریده‌اند، بلکه کار وی عظیم است. اگر از دست شهوت و غضب خلاص یابد و هر دو اسیر وی گردند و وی پادشاه ایشان گردد، شایسته بندگی حضرت الوهیت گردد و این شایستگی صفت ملایکه است و کمال درجه آدمی است. و چون وی را لذت انس به جمال حضرت الوهیت حاصل شد، از مطالعه آن جمال حضرت یک لحظه صبر نتواند و نظاره کردن در آن جمال بهشت وی شود و آن بهشت که نصیب شهوت چشم و فرج و شکم است نزد او مختصر شود. و چون گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص و خسیس است، ممکن نگردد وی را از این نقصان به درجه کمال رسانیدن الا به مجاهدت و معالجت) کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴-۵).

از نظر غزالی آنچه گوهر آدمی را شایسته سعادت ابدی می‌کند کیمیاست و «هرکه این کیمیا جز از حضرت نبوت جوید راه غلط کرده باشد... و حاصل کار وی پنداری و گمانی باشد، و در موسم قیامت افلاس وی پیدا شود و... پندار وی رسوا شود» (همان، ص ۵). در واقع خدا پیامبران را فرستاد تا نسخه این کیمیا را به مردم بیاموزند و به آنان بگویند که چگونه دل‌های خود را از طریق مجاهده پاک کنند و اخلاق بد را از خود دور کرده و خلق نیک بدست آورند: «صد و بیست و چهار هزار پیامبر را به خلق فرستاد بدین کار، تا سخت این کیمیا در خلق آموخته و با ایشان بگویند که جوهر دل را بوته مجاهدت چون باید نهاد و اخلاق ذمیمه را... از وی چون باید زدود، و اوصاف حمیده را به وی چون باید کشید» (همان، ص ۶).

و البته معتقد است که

« سرجمه این کیمیا آن است که روی از دنیا بگرداند و به خدای تعالی آورد» (همان جا).

غزالی معتقد است که سرو کار طالب سعادت در این راه با دل خود است و باید آن را پیراسته کند تا صفای لازم را برای تقرب به خدا به دست آورد. او می‌گوید:

دل را که آفریده‌اند، برای آخرت آفرینده‌اند. و کار وی طلب سعادت است و سعادت وی در معرفت خدای تعالی است و معرفت خدای تعالی وی را به معرفت صنع خدای تعالی حاصل آید و آن جمله عالم است (همان، ص ۷۵-۷۶ و ۷۹).

سعادت آدمی در معرفت خدای تعالی است ... هیچ معرفت از معرفت به خدا شریف‌تر و لذیذتر نبوده و هیچ نظاره‌ای از نظاره حضرت ربوبیت لذیذتر نباشد و مقتضی طبع دل آن است. برای آنکه مقتضی طبع هر چیز خاصیت وی بود که وی را برای آن آفریده باشند (همان، ص ۱۹-۲۰)

در ادامه سخن، او سعادت آدمی را در معرفت خدا و بندگی او می‌داند. درباره اولی قبلاً سخن گفته است. درباره عبادت می‌گوید:

از آنجا که سر و کار انسان چون بمیرد با حق است، خوب است، از راه بندگی، خدا را دوست بدارد تا لذت و راحت از مشاهده محبوب زیاد شود و دوستی حق تعالی بر دل غالب نمی‌شود مگر به معرفت و بسیاری ذکر؛ و ذکر وقتی بر دل غالب می‌شود که آدمی بر عبادات مواظبت کند و از معاصی دوری کند. لذا تبعیت از شریعت برای کسب سعادت ضروری است و معنی بندگی همین است (همان، ص ۲۴).

در جای دیگری غزالی نهایت کار را وصول به توحید می‌داند و می‌گوید:

نهایت همه ریاضت‌ها و مقصود همه مجاهدت‌ها آن است که کسی به توحید برسد که او را ببیند و بس، او را طاعت دارد و بس، اندر باطن وی هیچ تقاضای دیگر نماند. چون چنین شود خلق نیکو حاصل شده بود بلکه از عالم بشریت برگزیده باشد و به حقیقت حق رسیده (همان، ص ۳۲ و ۳۴).

از نظر او خلق نیکو طبق حدیثی که از پیامبر (ص) نقل می‌کند اصل دین است:

یکی نزد رسول (ص) آمد و گفت: دین چیست؟ گفت: خُلق نیکو(همان، رکن منجیات).
برای کسب خلق نیکو باید ریاضت کشید آن هم به تدریج و به فرمان پیری پخته که گام به گام انسان را
در ترک رذایل و کسب فضایل راهنمایی کند و شوق طلب خدا را در دل او برانگیزد. نشان راستی دل آن
است که اراده‌اش اراده خدا باشد و فرمانبرداری حق بر او آسان گردد.

رذایل و راه زدودن آنها

رکن سوم کیمیای سعادت درباره مهملکات و در ده بخش بیان شده است. از نظر غزالی هر کس بخواهد
خُلق بدی را از خود دور کند باید خلاف آن بکند. اما به طور کلی «اخلاق نیکو سه سبب دارد، یکی آنکه
اصل فطرت است؛ و آن عطا و فضل حق است، که کسی را در اصل فطرت نیکو خُلق آفریند - مثلاً سخی
آفریند، متواضع آفریند - و چنین بسیار بود. دوم آنکه به تکلف افعال نیکو کردن گیرد، تا وی را عادت شود.
سوم آنکه کسانی را بیند که اخلاق و افعال ایشان نیکو بود، صحبت با ایشان دارد که به ضرورت آن صفات
اندر طبع وی همی گیرد، اگر چه از آن خبر ندارد. غزالی سپس به ذکر رذایل اخلاقی و طریق معالجه هر
یک می‌پردازد.

رذایل اخلاقی از نظر غزالی بدین شرح‌اند:

- (۱) شهوت شکم و فرج، که با روزه‌داری و گرسنگی قابل مهار است.
- (۲) شره سخن، که با سکوت و تفکر در باب آفات زبان علاج می‌پذیرد.
- (۳) خشم و حقد و حسد، که حلم ورزیدن و نگاهداشت دست و زبان مانع از اعمال آنها می‌شود.
- (۴) دوستی دنیا، که با یاد مرگ و شناختن آفات دنیا کاستی می‌گیرد.
- (۵) بخل و حرص در جمع‌آوری مال، که با شناختن فایده قناعت و آفات طمع و حرص می‌توان با آن
مبارزه کرد.
- (۶) دوستی جاه و حشمت، که با تأمل در آفات و عقبات آن علاج‌پذیر است.
- (۷) ربا، که رفع آن با طاعت و عبادت در پنهان و اخلاص ورزیدن میسر می‌شود.
- (۸) کبر و عجب، که راه علاجش تواضع است و تفکر در ناچیزی انسان در پیشگاه خدا.
- (۹) غفلت و ضلالت و غرور، که با ذکر و شنیدن موعظه به تدریج برطرف می‌شود.

این رذایل همگی صفات باطنی‌اند که از طریق مجاهدت و ریاضت و تفکر و تأمل و درون‌نگری باید آنها
را شناخت و به زدودن آنها از دل همت گماشت. به‌طور کلی ریشه رذایل دوستی دنیا و در نتیجه فریب
خوردن از آن است که موجب بروز بسیاری از صفات بد و غفلت و گمراهی می‌گردد. غزالی می‌گوید:
«دنیا دائمی و مستقر می‌نماید، خود را دوست نشان می‌دهد، سحر می‌کند و ظاهرش آراسته است، اما بلا
و محنت در آن پوشیده ... البته هر چه در دنیاست مذموم نیست، لذت علم و لذت انس به ذکر حق تعالی از
همه لذتها بیش است و آن در دنیاست و نه از دنیاست(همان، ص ۷۵-۷۶ و ۷۹).

او چهار راه را برای شناختن عیوب خویش پیشنهاد می‌کند:

- (۱) مصاحبت با پیری پخته تا آن پیر در او نظر کرده و عیوبش را به او بگوید.
- (۲) از دوستی شفیق بخواهد که عیب او را نپوشانده و به او تذکر دهد.
- (۳) سخن دشمنان در حق خویش را بشنود چرا که دشمن عیوب او را می‌جوید و اگر چه ممکن است
مبالغه کند اما سخنش خالی از راستی نیست.

۴) به مردمان نگرد و هر عیبی که در کسی بیند از آن حذر کند(همان، ص ۱۹-۲۰).

فضایل و راه کسب آن‌ها

رکن چهارم کیمیای سعادت درباره منجیات است. در این بخش، که مانند بخش مهلکات، در ده مطلب بیان شده است، غزالی به ذکر فضایل و راه کسب آن‌ها می‌پردازد. از نظر او: بیشتر خوی نیکو از احتمال و بردباری پدید آید ... و چنین گفته‌اند که نیکو خوی آن بود که شرمگین بود و کم‌گوی و کم‌رنج و راستگوی و صلاح‌جوی و بسیار طاعت و اندک زلت و اندک فضول و نیکوخواه بود همگنان را، و اندر حق همگنان نیکوکردار و مشفق و با وقار و آهسته و صبور و قانع و شکور تُنک دل و رفیق و کوتاه دست و کوتاه طمع؛ نه دشنام دهد نه لعنت کند و نه غیبت کند، نه سخن‌چینی کند و نه فحش گوید، نه شتابزدگی نماید نه کین در دل دارد نه حسود بود، پیشانی گشاده، زبان خوش، دوستی و دشمنی و خشم و خشنودی وی برای حق تعالی بود و بس (همان، ص ۲۴)

هنگامی که در اثر ریاضت و مبارزه با رذایل مشغله بیرونی و درونی از میان رفت، باید دل را پاکیزه و به ذکر خدا روشن کرد. در این راه چهار حجاب میان حق و خلق هست:

مال، جاه، تقلید و معصیت ... پس به دنبال پیری پخته باشد. پیر او را با چهار چیز تربیت کند؛ گرسنگی، خاموشی، کم‌خوابی و عزلت. در این صورت کم‌کم زبان دلش گشوده خواهد شد(همان، ص ۳۲ و ۳۴)

اما رأس فضایل از نظر غزالی عبارتند از:

توبه، صبر و شکر، خوف و رجاء، فقر و زهد، صدق و اخلاص، محاسبه و مراقبه، تفکر و ندامت، توکل و توحید، محبت و شوق و ذکر موت و به یاد مرگ بودن (همان، رکن منجیات).

تأثیر لطف خدا و اراده انسان

غزالی معتقد است که علاوه بر اراده انسان، اثربخشی اعمال و در نهایت رستگاری انسان موکول به بهره‌مندی از لطف الهی نیز هست:

پس باید که ایمان درست داری به ولایت و کرامت اولیاء و بدانی که اول این کار به مجاهدت تعلق دارد و اختیار را به وی راه است ولیکن نه هر که کارد بدورد و نه هر که رود رسد و نه هر که جوید یابد. ولکن هر چه عزیزتر بود شرط آن بیش بود و یافتن آن نادرتر بود و این شریف‌تر درجات آدمی است در مقام معرفت. و طلب کردن این، بی‌مجاهدت و بی‌پیری پخته و راه رفته راست نیاید و چون این هر دو باشد تا توفیق مساعدت نکند و تا در ازل وی را بدین سعادت حکم نکرده باشند به مراد نرسد و یافتن درجه امامت در علم ظاهر و در همه کارهای اختیاری چنین است(همان، ص ۳۲).

غایت حیات اخلاقی از نظر آکمپیس

توماس آکمپیس در کتاب تشبّه به مسیح ضمن ترسیم راه رسیدن به کمال اخلاقی خاطر نشان می‌کند که غایت اخلاق آرامش یافتن در خداست و هر طریقی جز این طریق سرانجام نیکویی نخواهد داشت:

آنکس که در این دنیا چیزی جز تنها خود پروردگار و رستگاری روح خویش را طلب می‌کند، به جز مشقت و رنج چیزی نصیبش نخواهد شد. آنکس هم که نمی‌کوشد تا کمترین باشد و خدمتگزار همه، مدت مدیدی در آرامش نخواهد ماند(تشبّه به مسیح، ص ۶۷). خجسته آن کسان که می‌کوشند تا خویشان را یکسره وقف پروردگار کنند و خود را از جملگی تعلقات دنیا وارهانند ... معشوق تو می‌گوید: منم رستگاری شما، آرامش

شما، و حیات شما، نزدیک من بمانید تا به آرامش و اصل شوید ... پس همه چیز دیگر را فروگذار و خود را نزد خالقت مقبول ساز و با او وفا کن، باشد که سعادت حقیقی را فراچنگ آوری(همان، ص ۱۳۹).
از نظر آکمپیس با پیروی تام و تمام از مسیح است که می‌توان به این غایت دست یافت چرا که خود مسیح می‌گوید:

آنکس که مرا پیرو باشد، در تاریکی گام نخواهد زد(انجیل یوحنا، ۸ - ۱۲)
با این کلام مسیح ما را توصیه می‌کند که اگر طالب بصیرت حقیقی و خلاصی از همه کوردلی‌ها هستیم، زندگانی و راه ورسم او را پیشه کنیم(همان، ص ۳۳).
پس از این بحث او به تفصیل درباره راه‌های کسب فضایل و دوری از رذایل سخن می‌گوید.

فضایل و راه‌های کسب آن‌ها

فضایل مهم از نظر آکمپیس عبارت‌از:

تواضع، وارستگی، اقرار به جهل خویش، پاکدلی، ثبات قدم، مبارزه با هوای نفس و مهار آن، دوری از امید واهی و غرور، فقر و نیت خیر، احسان و اطاعت، خاموشی، شب زنده‌داری و دعا، مراقبه نفس، پرهیز از داوری درباره دیگران و داوری درباره خویش، عشق به خدا و انسان‌ها، اطاعت از عیسی مسیح، صبوری، تسلط بر تن خویش، عبادت خالصانه، حیات منضبط و توبه(نصوح)همان، ص ۳۱-۹۸).

در جای جای کتاب ضمن توضیح درباره هریک از این فضایل به ذکر اهمیت آن‌ها و راه کسب‌شان می‌پردازد. مثلاً درباره غلبه بر هوای نفس و عشق و اطاعت خاضعانه نسبت به خدا می‌گوید:

اهتمام اعظم ما باید همین غلبه بر نفس باشد و اینکه هر روز از او قوی‌تر شویم تا به جانب پارسایی بر شویم ... آن کس به حق بزرگ است که عشقی بزرگ به پروردگار دارد. آن کس به حق بزرگ است که در ضمیر خویش فروتن باشد و بزرگ‌ترین افتخارات دنیوی را به هیچ انگارد. دانای حقیقی آن کسی است که همه امور دنیوی را فضل‌ه حیوانات به حساب می‌آورد، به این امید که مسیح نصیب او گردد. و عالم حقیقی آن کسی است که محض خاطر اراده پروردگار از اراده خویش چشم‌پوشد ... آدمی هر چه در خضوع و اطاعت پروردگار پیشتر رود همه افعالش با دانایی و آرامش فزون‌تری صورت می‌پذیرد... آرامش حقیقی فقط در دل اهل خضوع خانه می‌کند، اما دل اهل کبر همواره پر از غرور و حسد است(همان جا).
در این میان بر صفت اخلاص و طهارت دل تأکید ویژه‌ای دارد و سالک را به کسب این‌دو فضیلت و سعی درحفظ و کمال بخشی به آن‌ها توصیه می‌کند:

دو بال هست که انسان را از امور خاکی پرواز می‌دهد: اخلاص و طهارت ... انسان معنوی مراقبت نفس خویش را بر هر چیز دیگر اولی می‌داند ... تو هرگز اهل باطن و دیانت نخواهی شد مگرآنکه از عیب‌جویی دیگران دست‌بداری و مراقب احوال خود باشی ... اگر به واقع مشتاق آرامش حقیقی و وصال خداوندی، سر در کار خویش کن و باقی را فروگذار. خود را از همه گرفتاری‌های دنیا آزاد دار تا پیشرفت فراوان کنی.

دانستن شیوه هم‌سخنی با عیسی هنری بس بزرگ است و دانستن شیوه نگاه‌داشتنش همانا حکمت است. اگر فروتن باشی و اهل آرامش، عیسی با تو درنگ خواهد کرد. اما اگر رو به سوی امور دنیوی بگردانی عیسی را زود از پیش خود دور خواهی ساخت و از لطف او محروم خواهی شد. همه خلق را محض عیسی دوست بدار، اما عیسی را بهر خودش. تنها عیسی مسیح سزاوار عشقی خاص است، زیرا تنها او بهترین و وفادارترین یاران است(همان جا).

این همراهی با عیسی و اطاعت و عشق نسبت به اوست که باطن انسان را مهیای کسب فضایل و بهره‌مندی از لطف پروردگار می‌سازد.

رذایل و راه‌های زدودن آن‌ها

در باب رذایل اخلاقی، آکمپیس بر همان‌ها که در کتاب مقدس ذکر شده‌اند تأکید می‌کند و مهم‌ترین این رذایل را غرور، تکبر، خودخواهی و منفعت‌طلبی، حسد، حرص، غفلت و بطالت می‌داند (همان، ص ۳۱-۹۸). و از این طریق نشان می‌دهد که میان فضایل و رذایل تناظر یک به یک در کار نیست، تا تعداد هر دو برابر باشد. پس از توبه خالصانه، توجه به گذرایی و ناپایداری دنیا و لذات آن، دوری از معاشرت‌های بیپوده، تأسی به پدران مقدس، خلوت و مراقبه و محاسبه را بهترین راه‌ها برای زدودن رذایل می‌شمرد و در این میان بر خلوت و خداترسی و یاد مرگ تأکید ویژه‌ای می‌کند:

خلوت گزیدن و دوری از اخبار عالم که دل را به اضطراب می‌افکند برای تو بهتر است ... خداترسی مایه آزادی و سرور حقیقی است ... حال توبه حقیقی مانع از افراط در لذات دنیا و غفلت می‌شود ... هرگز به رذایل خویش غالب نخواهی شد مگر آنکه خود را به سختی تحت انضباط درآوری ... هر فعل و اندیشه خود را باید چنان سامان‌بخشی که گویی هم امروز مرگت در می‌رسد ... برای روز داوری مهیا شو، اکنون زندگی صالحانه پیشه کن و اندوه گناهانت را به دل داشته باش، تا به روز داوری در میان جمع رستگاران، ایمن باشی (همان، ص ۷۵-۹۳).

دو چیز است که به خصوص به اصلاح زندگی مدد فراوان می‌رساند: کناره‌گیری مؤثر از هر رذیلتی که طبع ما به آن میل دارد، و طلب شورمندانه هر لطفی که بدان نیاز خاصی داریم. خاصه بکوش، تا از آن چیزها که بیش از هر چیز دیگر در دیگران نمی‌پسندی دوری‌گزینی و بر آن‌ها فایق آیی (همان، ص ۹۵). اگر روز را به نیکی سپری کرده باشی، شبه‌ایت همواره آرام خواهد بود. خود را مراقب باش، نهیب زن، عتاب کن و فارغ از آنچه دیگران می‌کنند، تو هرگز از روح خویش غافل مشو. هر چه بر نفس خویش سخت‌ترگیری، ارتقاء معنویات افزون‌تر خواهد بود (همان، ص ۹۸).

هیچ چیز به اندازه دلبستگی خودخواهانه به مخلوقات خدا دل انسان را ملوث و گرفتار نمی‌سازد (همان جا).

سپس توصیه می‌کند که:

با آنکس که دانا و دلسوز است به مشورت بنشین و خواستار آن باش که به جای پیروی از عقاید خویش به دست کسی که از تو بهتر است هدایت شوی... (همان، ص ۴۱).

به نظر او با طرد نومی‌های، پروراندن خضوع، پرهیز از مجادله و توکل تمام عیار به خداست که می‌توان در راه کمال گام برداشت.

تأثیر لطف خدا و اراده انسان

درباره لطف خدا آکمپیس معتقد است که:

لطف نوری مافوق طبیعی و عطیه خاص پروردگار است. همان نشان برگزیدگان او و میثاق رستگاری، که آدمی را از تعلقات خاکی به جانب عشق به امور آسمانی بر می‌کشد و او را که دوست دنیاست اهل معنا می‌گرداند. پس هر چه بیشتر طبیعت در مهار آید و مغلوب شود لطفی که عطا می‌گردد فزون‌تر خواهد بود (همان، ص ۲۶۷).

تنها طریق غلبه بر فساد طبیعت آدمی، خویشتنداری است(همان جا). در جای دیگر تأکید می‌کند - و از زبان مسیح سخن می‌گوید - که لطف ایمان را تنها با خضوع و ایثار می‌توان به‌دست آورد و آن فقط هدیه خداست. در هر حال با تسلیم تمام عیار به خدا و اجرای عشاء ربانی این لطف شامل انسان خواهد شد. البته ایجاد مقدمات این بهره‌مندی با اراده و سعی انسان است.

مقایسه آراء غزالی و آکمپیس

با مروری بر مباحث مطرح شده در دو کتاب کیمیای سعادت و تشبه به مسیح به نظر می‌رسد که نظم غزالی در تدوین و تبویب مطالب بیشتر از نظم توماس آکمپیس است. تقسیمی نظیر ارکان اسلام به چهار رکن عبادات، معاملات، مهلکات و منجیات در سرتاسر کتاب تشبه به مسیح به چشم نمی‌خورند. مضافاً بر اینکه غزالی هریک از این ارکان چهارگانه را نیز، به صورتی منظم، به ده اصل و اصول مسلمانی را بدین صورت به چهل اصل تقسیم کرده است. این تقسیم مخصوصاً در آنجا که تعداد اصول هریک از چهار رکن را نیز ده اصل می‌داند از تکلف و تصنع خالی نیست. اما، به هر حال، به کتاب غزالی نظمی می‌بخشد که کتاب آکمپیس به کلی فاقد آن است و به همین جهت، تکرار در سخنان غزالی، در قیاس با آکمپیس کمتر است. از سوی دیگر، شورمندی و هیجان و شوق در نوشته آکمپیس بیشتر از نوشته غزالی به چشم می‌خورد. به طوری که می‌توان گفت که کتاب آکمپیس فقط یک کتاب تعلیم اخلاقی نیست، بلکه بخش‌هایی معتنا به آن به صورت یک سلسله دعاها و مناجات‌های پرشور و جانگداز عارفانه و عاشقانه و مؤمنانه است، و حال آنکه غزالی، اگر چه خود از شور و شوق به کلی خالی نیست، اما در کیمیای سعادت زمام اختیار اشتیاق و طلب خود را محکم در دست نگهداشته و اجازه نداده است که کتاب از صورت تعلیمی خود خارج شود.

به لحاظ مضامین این دو کتاب، می‌توان گفت که آکمپیس بر پرداختن به خویش و عدم مقایسه خود با دیگران بیش از غزالی تأکید می‌کند. اما تأکید بر عبادت در غزالی جای خود را به عشق به مسیح در آکمپیس داده است. و این البته ناشی از تفاوت آراء دینی و کلامی و اعتقادی این دو شخصیت است. آکمپیس عیسی را خدا، و بنابراین استهلاک و فنا در او را غایت قصوای خود تلقی می‌کند، و حال آنکه برای غزالی، پیامبر(ص) این شاخصیت را ندارد و فقط عبد و رسول مکرم خداست، و نه خود خدا. بنابراین فنا در مسیح، در غزالی به ذکر خدا و وصال او تبدیل می‌شود.

مخاطبان این دو نیز با هم فرق دارند. غزالی آنجا که تصریح می‌کند که چهار بخش کتابش «چهار ارکان مسلمانی» اند روشن می‌دارد که مخاطبش مسلمانند، نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر و حال آنکه آکمپیس هم از اول معلوم می‌دارد که مخاطبش جماعت راهبان و مسیحیان اهل سیر و سلوک عرفانی است که معمولاً در دیر و صومعه، و به دور از زندگی اجتماعی بیرون دیوارهای دیر و صومعه زندگی می‌کنند. و ناگفته پیداست که همه پیروان یک دین را مخاطب خود دانستن یا بعضی از پیروان یک دین (اهل سیر و سلوک) را مخاطب انگاشتن بسیار با هم فرق دارد. به عبارت دیگر، کتاب تشبه به مسیح‌نخبه گرایانه‌تر است و کتاب کیمیای سعادت عوام‌گرایانه‌تر و همه خوان‌تر. شاید بتوان گفت که آکمپیس اساساً درون‌گراتر از غزالی است و به احوال باطن بیشتر از اعمال جوارحی قدر می‌نهد.

غزالی غایت حیات اخلاقی را معرفت و بندگی خدا می‌داند حال آنکه آکمپیس این غایت را در آرامش یافتن در خدا تصویر می‌کند. در بحث از رذایل اشتراکات زیادی میان نظرات غزالی و آکمپیس دیده

می‌شود جز آنکه غزالی شرح و تفصیل بیشتری در این باب می‌دهد و دوستی دنیا را رأس رذایل می‌شمارد. و حال آنکه آکمپیس به تبع آگوستین قدیس، رأس همه رذایل را عجب می‌داند و قدرت فریبندگی دنیا را نیز ناشی از عجب ما انسان‌ها می‌انگارد. اساساً غزالی مانند بسیاری از عالمان اخلاق اسلامی فریب‌خوردگی انسان را از شیطان، دنیا، نفس و هوی بسیار مهم تلقی می‌کند و در سرتاسر کتاب کیمیای سعادت ما را از اینکه فریب این چهار نیروی فریبکار را بخوریم برحذر می‌دارد. اما در آکمپیس چنین تأکید بر فریب‌خوردگی دیده نمی‌شود، اگر چه اصل فریب‌خوردگی، مخصوصاً فریب ناشی از شیطان انکار نمی‌شود. در عوض اینکه حتی خود شیطان هم به سبب عجب خود مطرود و ملعون واقع شد و بنابراین رأس همه رذایل عجب است، مورد تأکید بلیغ آکمپیس است.

در نتیجه غزالی مادر همه فضایل را برکنندن حب دنیا از دل و محب خدا شدن می‌داند و آکمپیس، طبعاً مادر همه فضایل را تواضع و خود را کم دیدن، بلکه هیچ دیدن می‌انگارد. البته خود آکمپیس توجه دارد که تواضع با عزت نفس منافات ندارد و آدمی باید در عین تواضع عزت نفس داشته باشد، یعنی تن به کارهایی که او را از مقام منیع انسانی فرو می‌افکنند ندهد. بر این اساس می‌توان گفت که فرق فارق اخلاق این دو عالم دینی در این است که غزالی حب دنیا را در صدر فهرست رذایل و انقطاع از دنیا را در صدر فهرست فضایل می‌نشانند. و حال آنکه آکمپیس عجب را در صدر بدی‌ها و تواضع را در صدر خوبی‌ها جای می‌دهد. این فرق البته باعث نمی‌شود که چیزی را که یکی از این دو فضیلت می‌داند دیگری رذیلت بداند و بالعکس، اما باعث می‌شود که جایگاه نسبی و مقایسه‌ای رذایل و فضایل با هم، یعنی اینکه در فضایل چه فضیلتی از فضیلت دیگر مهم‌تر یا کم‌اهمیت‌تر است، و همچنین در رذایل در نزد این دو عالم متفاوت شود.

هم غزالی و هم آکمپیس معتقدند که در راه تهذیب اخلاق این لطف الهی است که باید شامل حال انسان شود تا توفیق طهارت بیابد. اگر چه این لطف به‌دست خداست، اما انسان می‌تواند با سعی و اطاعت و تسلیم زمینه لازم برای کسب آن را ایجاد کند.

اخلاق این دو عالم، در عین حال که یکسره مبتنی بر متون مقدس دینی و مذهبی (درمورد غزالی قرآن و احادیث نبوی و اقوال صحابه و در مورد آکمپیس کتاب مقدس، اعم از عهد جدید و عهد عتیق) است، از اخلاق رواقیان نیز بی‌تأثیر نیست. به طوری که می‌توان گفت که تفسیری که این دو از فقرات منقول از متون مقدس به دست می‌دهند، در بسیاری از جاها تفسیری است بر گرفته از اندیشه‌های مارکوس اورلیوس و اپیکتتوس، دو عالم اخلاق رواقی - اما این تفسیرها، تقریباً در هیچ‌جا تفسیری ناسازگار و ناپذیرفتنی و مخالف با روح متون مقدس نیست. به همین نحو بیشترین دوری را از اخلاق ارسطویی دارند و روح آنچه می‌آموزند از روح کتاب اخلاق نیکوماخوسی به دور است. به عنوان نمونه تصویری که این دو از سعادت دارند کجا و تفسیری که ارسطو از سعادت دارد و آن را مشتمل برداشتن ثروت، زیبایی، و دوستان همدل می‌داند کجا؟

در نهایت باید گفت که اگر از تأکید آکمپیس بر انس با عیسی (باب هشتم، دفتر دوم)، عشق به صلیب (باب‌های یازدهم و دوازدهم، دفتر دوم)، و عشاء ربانی (در بسیاری از ابواب دفتر چهارم) صرف‌نظر کنیم، تقریباً هیچ تفاوت عمده‌ای غیر از آنچه گفتیم میان دو کتاب کیمیای سعادت و تشبه به مسیح دیده نمی‌شود.

نتیجه

درست است که هم غزالی در کیمیای سعادت (و احیاءالعلوم) و هم آکمپیس، عارف معروف مسیحی سده سیزدهم، در تشبیه به مسیح، هر دو اخلاقی عرضه می‌کنند که هم دینی و مذهبی، یعنی مبتنی بر کتب مقدس دینی و مذهبی است، هم صبغه عرفانی و باطنی قوی دارد و هم جنبه وعظ‌آمیز و نصیحت‌گرانه بارز. در عین حال اخلاق این دو عالم دینی با یکدیگر تفاوت‌هایی نیز دارد که معلول تعلق آن دو به دو دین متفاوت است و هم معلول تفاوت‌های کمابیش، علائق و دغدغه‌های آنان و هم معلول اینکه مخاطبانی که هریک از آنان برای اثر خود در نظر گرفته است با مخاطبان دیگری فرق دارند. در این مقاله پس از شرح مختصری از احوال و آثار و افکار این دو به مقایسه

دیدگاه‌های اخلاقی‌شان در دو کتاب مذکور پرداخته شده و نشان داده شده است که اگر از فرق دیدگاه‌های این دو در باب نیز همه فضایل و مادر همه رذایل و نیز از تأکیدات صرفاً مسیحیانه آکمپیس (برعیسی، صلیب عیسی، و عشاء ربانی) قطع نظر کنیم، محتوای دیدگاه‌های این دو عالم اخلاق تفاوت محسوسی با هم ندارند، اگر چه در شیوه بیان آن‌ها تفاوت‌هایی هست.

توضیحات

۱. برای توضیحات بیشتر به Murdoch, P. 87 مراجعه نمایید.
۲. برای کسب توضیحات بیشتر به Frankenna, PP. 5-4 مراجعه کنید. که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فلسفه اخلاق در زبان انگلیسی در نیمه دوم سده بیستم است.
۳. برای اطلاع تفصیلی‌تر بر شرح احوال و آثار و افکار غزالی رجوع به منابع زیر نیز مفید است. شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، فصل «غزالی»؛ سروش، قصه ارباب معرفت؛ کوربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی.
۴. برای اطلاع بر تفصیل این شاکله رجوع شود به: غزالی، احیاء علوم‌الدین، یا به ترجمه فارسی آن از نویدالدین خوارزمی؛ و برای اطلاع از بیانی نظام‌مندتر از دیدگاه‌های غزالی، رجوع شود به Dthman, The Concept of Man in Islam
۵. از این کتاب دو ترجمه به زبان فارسی انجام گرفته است: اولی عبارت است از: آکمپیس، توماس، اقتدا به مسیح، زمینه ای برای گفتگوی عرفانی اسلام و مسیحیت، ترجمه و تحقیق سعید عدالت نژاد، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲ و دومی، که ترجمه نیکویی است، با این مشخصات: آکمپیس، توماس، تشبیه به مسیح، ترجمه سایه میثمی، ویراسته مصطفی ملکیان، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۳. در این نوشته، از ترجمه دوم استفاده شده است.

منابع و مأخذ

آکمپیس، توماس، تشبیه به مسیح، ترجمه سایه میثمی، ویراسته مصطفی ملکیان، چ ۱، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۳.

غزالی، الامام ابو حامد محمد بن محمد الغزالی، احیاء علوم‌الدین، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، ۴ج، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

- احیاء علوم‌الدین، دارالمعرفه للطباعة و النشر، لبنان، خمسة اجزاء.

- کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، ۲ج، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

زرین کوب، عبدالحسین، فرار از مدرسه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.

سروش، عبدالکریم، قصه ارباب معرفت (دفتر نخست)، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵.

شریف، م.م. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.
کوربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبائی، تهران، انتشارات کویر و انجمن ایران‌شناسی
فرانسه، ۱۳۷۳.

Murdoch, Iris, The Sovereignty of Good, London and
New York, Routledge, 1981

Frankena, William K., Ethics, 2nd. ed., Englewood
Cliffs: Prentice - Hall, Inc., 1973

Othman, Ali Issa, The Concept of Man in Islam :In
the Writings of Al - Ghazali)Dar al - Maaref
(Printing and Publishing House: Cairo, 1961